

نگاهی به وضع جغرافیایی و تاریخی افغانستان

(۲)

۳- تاریخ :

افغانستان را بنابر موقعیت استراتژیکی آن گذرگاه کشورگشایان نامیده اند . این کشور با در نظر داشت باز یافته های دیرین شناسی از تمدنهای موندیگک در دلتای ارغنداب و شهر سوخته سیستان در دلتای رود هیرمند که سابقه تمدن هریک از این دوحمل به ۳۶۰۰ تا ۴۰۰۰ سال قبل از میلادی میرسد، از چهار هزار سال قبل بدینسویارها مورد حمله اقوام و ملل مهاجم قرار گرفته است. مانند حمله آریاییها در ۲۵۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد و حمله هخامنشی های ایران (قرن ۶ ق. م)، حمله اسکندر مقدونی (قرن ۴ ق. م) ، حمله موریاهای هند و پخش دین بودائی (نیمه قرن ۳ ق.م)، حملات کوشانیان (قرن اول ق.م) ، حملات ساسانیان ایران (قرن ۳ م) ، حمله هپتالیان (قرن ۵ م)، حملات اعراب (قرن ۷ م) ، حملات ترکان غز (قرن ۱۱م) و حملات مغولها (قرن ۱۳ م) ، حملات تیمورلنگ (اواخر قرن ۱۴ تا اوایل قرن ۱۶ میلادی)، تجزیه افغانستان میان قوتهای ازبکان شیبانی و صفویان ایران و مغولان هند (از ۱۵۰۷- تا ۱۷۰۹م) که شیرۀ جان مردم ما را مکیند. اما بخاطر باید داشت که اکثر این مهاجمان با مقاومت سرسختانه مردم روبرو شده، در دره ها و وادی های این کشور نیست و نابود شده اند. بگونه مثال: استیلای یکصد ساله صفویان بر بخش های غربی کشور در سال ۱۷۰۹م توسط قیام مردم قندهار برهیری میرویس خان هوتکی و بعد با خیزش ابدالیان هرات، برهیری عبدالله خان ابدالی و سپس برهیری محمدزمان خان ابدالی برای استقلال از زیر یوغ صفویان در سال ۱۷۱۶ میلادی خاتمه یافت و مردم این نواحی به استقلال ملی - سیاسی خود نایل آمدند.

البته این هجوم ها در دورانهای باستان اثرات مختلف داشت : اثرات منفی ، بصورت در هم کوفتن تمدن های آن زمان ، و اثرات مثبت بصورت انتقال تمدن و فرهنگ های اقوام و ملل مهاجم . این امر به ویژه در مورد سیطره مقدونی ها از جهت انتقال فرهنگ ، فلسفه و هنر یونانی و هجوم موریاهای هند از لحاظ انتقال فلسفه و آئین و هنر بودائی و امتزاج این دو فرهنگ بر کشور ما اثرات دراز مدت داشته است. همچنان سیطره اعراب با ایدیولوژی اسلام و با شعار های برابری قبیله ای خود، توانست ضربه قاطعی بر نظام نابرابر حاکمیت مطلقه سلطنتی و اشرافیت فیودالی وارد سازد.

در دوره اسلامی گاهی افغانستان با ایران و سرزمین های آسیای میانه، کشور واحدی تشکیل میداد، مانند دوره حکومت عیاران سیستان (قرن نهم میلادی) و دوره سامانی (قرن دهم میلادی) و دوره غزنوی (قرن یازدهم میلادی) و دوره غوریان (قرن ۱۲ و ۱۳ میلادی) و تیموریان هرات (قرن پانزدهم میلادی) ، دوره صفویان ایران (قرنهای شانزدهم و هفدهم تا نیمه قرن هژدهم میلادی) .

از نیمه قرن هژدهم میلادی ببعد یعنی از سال ۱۷۴۷ میلادی است که افغانستان به عنوان کشور مستقلی بوسیله احمدشاه ابدالی دوباره عرض اندام نمود. حدود سیاسی افغانستان در نیمه قرن ۱۸ از غرب خراسان تا دهلی در شرق و از آمو دریا در شمال تا دریای عمان در جنوب میرسید، ولی از اوایل قرن ۱۹ دول استعماری انگلیس و روسیه ، بخش هایی از شمال و جنوب و غرب افغانستان از پیکران جدا کردند و آنرا به عنوان «بافرستیت BufferState» در جایش میخکوب نمودند.... استعمار انگلیس در سالهای (۱۸۳۹ و ۱۸۷۹م) دوبار بر کشور متجاوز کرد، ولی در هر دو مرتبه با قیام عمومی مردم ما روبرو شد و با قبول تلفات سنگین از کشور خارج گردید. بار اول انگلیسها، ۱۶ و نیم هزار نیروهای جنگی خود را در ظرف یک هفته در روزهای ۶- ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ در راه کابل - جلال اباد از دست دادند و با ردوم تنها در نبرد میوند در جولای ۱۸۸۰ میلادی ۱۲ هزار سرباز مجهز با مدرن ترین جنگ افزار خود را قربانی دادند و مجبور به ترک افغانستان شدند. در اواخر قرن ۱۹ پس از چانه زدنهای بسیار میان روسیه و انگلیس حدود موجوده افغانستان از طرف کشور های استعماری بزرگ برسمیت شناخته شد. روسها که ارزوی رسیدن به آبهای گرم را از زمان پترکبیر در دل می پروراندند در ۱۹۷۹ میلادی بر کشور ما تجاوز کردند، ولی با مقاومت شدید مردم ما روبرو شدند و در حدود ۲۵ هزار قشون خود را در این کشور از دست دادند و بالاخره در سال ۱۹۸۹ میلادی افغانستان را ترک گفتند.

شاه امان الله و استقلال کشور:

تا سال ۱۹۱۹ افغانستان به حال نیمه مستعمره انگلیس بحیات خود ادامه میداد. با رویکار آمدن شاه امان الله در افغانستان در سال ۱۹۱۹، سومین نبرد افغانها با انگلیسها بخاطر استقلال کامل سیاسی کشور صورت گرفت که سر انجام منتج به

استرداد استقلال افغانستان شد و افغانستان پا به مرحله جدیدی از حیات سیاسی و اجتماعی خود گذاشت. شاه امان الله، برنامه های اصلاحی فراوانی برای تحرک جامعه به پیش طرح کرد و به تطبیق آن پرداخت. شاه امان الله پیش از هر چیز دیگر به وحدت ملی افغانها توجه نمود و به همین منظور برای نخستین بار در افغانستان به تدوین قانون اساسی پرداخت (۱۹۲۲) و بر اساس قانون اساسی، مردم را مساوی الحقوق اعلام داشت و رسم بردگی و بیگار را لغو نمود. و آموزش و پرورش را برای زن و مرد افغان مجانی و اجباری ساخت. به تاسیس مدارس و مکاتب در سرتاسر افغانستان پرداخت و حقوق زنان را با مردان مساوی اعلام نمود و به زنان حق داد تا آزادانه و بدون نقاب ظاهر شوند و هیچکس حق نداشت با دختر صغیر و نابالغ ازدواج نماید. او تعدد زوجات را برای مردان منع نمود و رسم گرفتن چهار زن را مردود اعلام کرد.

شاه امان الله قوانین زیادی در عرصه های مختلف حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی وضع نمود و به تطبیق آن پرداخت، ولی متأسفانه که با واکنش روحانیت متنفذ روبرو شد و شورش هایی به تحریک روحانیون وابسته به ارتجاع و استعمار در کشور رخداد و رژیم روشنفکرانه امانی را با سقوط مواجه ساخت و بجای او حبیب الله کله کانی که مردی بی سواد و در دزدی شهرت داشت قرار گرفت و بدینسان تمام طرح های اصلاحی و مدنی مشروطه خواهان نقش بر آب گردید (۱۹۲۹).

در سال ۱۹۲۹ ژنرال نادرخان که از مدتی در فرانسه به عنوان سفیر افغانستان کار میکرد برای مقابله با رژیم ارتجاعی و عقبگرایی پسر سقاو وارد افغانستان شد و با حمایت روحانیون متنفذ و مردم قبایل توانست پسر سقاو را سقوط دهد و خود به عنوان پادشاه افغانستان زمام امور را بدست بگیرد. نادرشاه چهار سال بعد در یک حادثه سوء قصد کشته شد و پسرش محمد ظاهر ۱۹ ساله پادشاه افغانستان اعلام گردید (۱۹۳۳). چون محمد ظاهرشاه دارای تجارب کاری و اداری نبود، زمام امور افغانستان بدست عمویش سردار محمد هاشم خان که صدراعظم بود، سپرده شد. سردار محمد هاشم خان مدت پانزده سال با خود کامه گی بر افغانستان حکومت نمود و روشنفکران بسیاری را که از شاه امان الله هواداری مینمودند، به زندان سپرد. سرانجام پس از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۶ عموی دیگر محمدظاهرشاه، موسوم به شاه محمودخان به حکومت افغانستان گماشته شد. شاه محمود خان برخلاف برادرش، با روشنفکران و دگراندیشان از در مسالمت پیش آمد و برخی آزادیها را به مردم داد. در مطبوعات کشور انتقادات و اعتراضات مردم بر ضد رشوه خواری و حق تلفی کارمندان دولت بازتاب می یافت. جراید ملی و هسته های احزاب سیاسی به دور این جراید تشکیل یافت. از آن جمله بودند: «انگار» مبلغ اندیشه های «حزب ویش زلمیان»، «جریده «ندای خلق» مبلغ افکار جوانان تندرو برهبری دکتر عبدالرحمن محمودی و جریده «وطن» مبلغ اندیشه های دموکراسی و شاهی مشروطه برهبری میر غلام محمد غبار، که در روشن ساختن افکار مردم نقش موثر داشتند.

در سال ۱۹۵۳ محمد داؤود، وزیر دفاع افغانستان بجای شاه محمود خان به مقام صدارت تکیه زد. و برای مدت ده سال با انضباط و استبداد حکومت کرد. جراید ملی و احزاب سیاسی و آزادی مطبوعات از میان رفتند و آنانی که بر این روش حکومت او انتقاد میکردند به زندان سپرده میشدند.

در زمان حکومت محمد داود زنان به آزادی خود رسیدند و توانائی یافتند تا بدون نقاب از منزل بیرون بروند و در پوهنتون با مردان یکجا درس بخوانند و در دفاتر دولتی راه یابند. همچنان در این دوره به تقویت اردوی ملی افغانستان بیش از پیش توجه شد و تعدادی از شاگردان به اتحاد شوروی فرستاده شدند تا استعمال و کاربرد سلاح های ساخت شوروی را فرا گیرند. این جوانان در مدت تحصیل خود در اتحاد شوروی، ضمن فراگیری تخنیک نظامی، با ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم نیز مجهز شده بکشور باز می گشتند. علاوه برین محمد داود با طرح های انکشافی پنج ساله، در عرصه های ساختمان بندهای ذخیره آب، استخراج نفت و گاز در شمال کشور توسط کارشناسان شوروی، ساختن شاهراه های اسفالت شده مزارشریف- کابل، و شاهراه تورغندی - قندهار و شگافتن تونل بزرگ دوکیلومتری سالنگ در ارتفاع یکهزار متر از دل هندوکش و ساختن بند برق ماهی پر و بند برق نغلو و بند های آب درونته و تقویت بند امیر در غزنی و همچنان ساختن میدانهای هوایی در بگرام کابل و قندهار و شیندند و غیره خدمات مهمی برای افغانستان نمود. ولی چون مردی نظامی و مستبدالرأی بود، مردم سخت از او بیم داشتند و شاه که تا آن زمان از سیاست کشور منزوی بود، برای باز کردن فضای سیاسی در کشور، محمد داود را مجبور به استعفا نمود و بجای او دکتر محمد یوسف را به عنوان صدراعظم افغانستان برگزید (۱۹۶۳).

محمد ظاهر شاه گرچه مدت چهل سال در افغانستان پادشاه بود، امامدت سی سال از این دوره را عموها و پسر عموی او حکومت کردند و او را در حاشیه سیاست قرار داده بودند و بنابراین چندان نقشی بر سرنوشت مردم نداشت، ولی پس از کنار زدن محمد داؤود از حکومت در ۱۹۶۳، نقش بسیار مثبتی در احیاء دموکراسی در کشور بازی نمود. محمد ظاهرشاه با تدوین قانون اساسی ۱۹۶۴، حقوق و آزادی های زیادی به مردم کشور داد. زنان در انتخابات پارلمانی حق اشتراک پیدا کردند و برخی از زنان در پارلمان و کابینه راه یافتند. احزاب مختلف با ایدئولوژی های مختلف چپی و راستی و تندرو و کند رو و میانه رو در افغانستان ظهور کردند و هریک با انتشار روزنامه و جریده بی در تبلیغ مرام و برنامه های خود از دیگران پیشی می جستند.

استقرار نظام جمهوری :

در افغانستان، سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۳ عهد سلطنت ظاهرشاه را دوره دموکراسی نامیده اند، ولی محمد داؤود پسر عموی ظاهرشاه، با حمایت مشتی از افسران تحصیل کرده در اتحادشوروی در سال ۱۹۷۳ کودتایی را بر ضد محمد ظاهرشاه (شاه در روم بود) براه انداخت که بدون خونریزی به پیروزی انجامید و آن را کودتای سفید نامیدند. محمد داود نظام شاهی را در افغانستان لغو و بحای آن نظام جمهوری را اعلام نمود که با استقبال مردم روبرو شد. مگر داؤود دوباره طومار دموکراسی را در هم پیچید و با طرح های اقتصادی - اجتماعی خود برای انکشاف افغانستان خواست گام بردارد، اما خود را در تنگنای مشکلات اقتصادی روبرو دید. برای دریافت کمک بخاطر تحقق برنامه اقتصادی هفت ساله خود به کشور های خلیج، به ایران و عربستان و کویت سفر نمود و با استقبال گرم رهبران کشورهای مزبور روبرو شد. دولت کویت چک سفیدی در برابر داود گذاشت که هرچه ضرورت دارد بنویسد، بشرط آنکه از وابستگی به شوروی خود را وار هاند. شاه ایران نیز با پیش پرداخت بلا عوض سیصد میلیون دالر به داود، خاطر نشان ساخت که دومیلیارد دالر دیگر در بر نامه های اقتصادی افغانستان کمک مینماید، بشرط آنکه خود را از زیر نفوذ شوروی ها بر هاند.

با این وعده ها وقتی داود بکابل برگشت، به برطرفی برخی از وزراء از کابینه اش که به عضویت در حزب دموکراتیک خلق منسوب بودند، پرداخت و سپس سفری به مسکو نمود تا به بریژنف رهبر اتحاد شوروی خاطر نشان نماید که جلو تند رویهای حزب دست چپی تحت حمایت خود را در افغانستان بگیرد، و چون افغانستان به تبعیت از سیاست عنعنوی بی طرفی خود، نیاز بکمک های اقتصادی کشور های غنی جهان دارد، نباید گرفتن این کمک ها، به لغزیدن افغانستان در دامن غرب تعبیر شود. اما رهبر فرتوت شوروی آقای بریژنف قبل از گوش دادن به حرف های داود، داود را تهدید به اخراج کارشناسان کشورهای غربی که مصروف مطالعه منابع نفت و گاز در افغانستان بودند، نمود و گفت باید حکومت افغانستان آنها را که مصروف جاسوسی اند از افغانستان اخراج نماید. داود نیز جواب محکمی به بریژنف داد و گفت: **افغانستان اگر لازم باشد گرسنه مانده میتواند، اما هرگز یکسی اجازه نخواهد داد که دیگری به آنها دیکته نماید که چگونه کشور خود را اداره نماید و سپس میز جلسه را ترک گفت و بکشور خود باز گشت.** ختم جلسه در فضای غیر دوستانه، رهبر فرتوت شوروی را واداشت تا دستور سرنگونی داود را بوسیله حزب دموکراتیک خلق، صادر نماید. حزب مذکور که از مدتها قبل دچار انشعاب شده بود مجدداً به ائتلاف پرداخت.

کودتای ثور و تجاوز شوروی

در ۲۱ اپریل ۱۹۷۸ یکی از رهبران حزب دموکراتیک خلق بنام میراکبرخبر، ترور شد. مراسم بخاک سپاری خبیر با شکوه هرچه تمام از طرف اعضای ارشد حزب در کابل برگزار شد و ضمن سخنرانی ها دولت داود را مسبب آن وانمود کردند. در حالی که بدون تردید دست «کی، جی، بی» در ترور آن دخیل بود دولت به دستگیری تعدادی از رهبران حزب دموکراتیک خلق پرداخت ولی فردای آن ۲۷ اپریل ۱۹۷۸، خود را با کودتای خونین اپریل روبرو دید و ظرف ۲۴ ساعت سقوط نمود. داود با تمام خانواده خود برگیار مسلسل بسته شد و قدرت دولتی به حزب دموکراتیک خلق انتقال یافت، از آن پس سیل مشاورین نظامی و اطلاعاتی شوروی به افغانستان آغاز یافت. رهبران کودتای ثور که اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند، قدرت دولتی را غصب کردند و با طرح برنامه های شتابزده و قبل از وقت اصلاحی و اعمال فشار و زورگویی بر مردم، مردم را مجبور به عکس العمل بر ضد رژیم و عمال و کارداران کم تجربه و پر عقده آن نمود. برخورد خشونت بار کارداران حزبی همراه با توهین، تحقیر، حبس، شکنجه و مصادره دارایی مردم و قتل و زورگویی، سبب مهاجرت مردم از کشور به کشورهای ایران و پاکستان گردید.

در عین حال حزب بر سر اقتدار بزودی پس از کسب قدرت دچار دو پارچگی و انشعاب شده و جناح خلق بر جناح پرچم تفوق خود را حاصل نمود و حفیظ الله امین رهبران جناح پرچم را به عنوان سفیر از کشور خارج نمود. رهبری جناح پرچم که بیشتر مورد توجه مسکو بود، از چکوسکواکیا به مسکو رجوع کرد. چندی بعد مسکو ابتدا ترمکی را بوسیله حفیظ الله امین به قتل رسانید و سپس حفیظ الله امین را که مانع استراتژی مسکو میشد، بوسیله گروه کماندوی موظف از طرف دستگاه جهانی کا، جی، بی در ۵ جدی ۱۳۵۸ = ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ از میان برد. با از میان برداشتن امین و جاگزینی ببرک کارمل، مسکو دیگر برای هجوم و تجاوز خود به افغانستان هیچ مانعی را در برابر خود نمیدید، لهذا در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ به پیاده کردن قشون سرخ خود از طریق هوا و زمین پرداخت و ظرف یک هفته بیش از ۸۵ هزار سرباز خود را در نقاط سوق الجیشی افغانستان چون: کابل، هرات، قندهار و غیره نقاط فرو ریخت. اما این اقدام اتحاد شوروی با عکس العمل هیجان آمیز بین المللی و قیام سرتاسری مردم افغانستان روبرو شد و رژیم جدید افغانستان در انزوای شدید سیاسی و اقتصادی قرار گرفت.

همچنان تهاجم شوروی بر افغانستان، منافع امریکا و متحدین او را در منطقه با خطر جدی مواجه ساخت. زیرا، تقریباً ۶۰ درصد نفت امریکا و کشورهای غربی و ۷۰ درصد نفت جاپان از کشورهای حوزه خلیج تامین میگردد. بنابراین

ایالات متحده آمریکا و متحدین او و کشورهای منطقه برای حفظ منافع شان به حمایت، تجهیز و تسلیح مجاهدین افغان پرداختند.

جنگ مقاومت افغانها با بمباران شدید هوایی و زمینی نیروهای دولتی و قوای هوایی شوروی روبرو گشت که بر اثر آن تمام تاسیسات آبیاری سنتی و عصری، تمام شهرها و قصبات تمام باغستانها و تاکستانها و مزارع مردم تخریب شد. علاوه بر پنج میلیون افغان بر اثر این بمباران به کشورهای ایران و پاکستان آواره شدند و بیش از یک میلیون دیگر به قتل رسیدند و در حدود نیم میلیون افغان دیگر معیوب و معلول گردیدند.

معهدا جنبش مقاومت افغانها از طریق جنگ‌های چریکی (که فرساینده‌ترین جنگ‌ها در نیم قرن اخیر است) با نیروهای دولتی و قوای متجاوز شوروی در سراسر کشور اوج گرفت. آمریکا و پاکستان و سایر کشورهای منطقه هر یک از دلچسپی به این جنگ هدفی داشت. مثلاً، پاکستان نه تنها میخواست خطر شوروی را از خود بدور سازد، بلکه از طریق بدست آوردن کمکهای سرشار آمریکا و عربستان سعودی و سایر کشورها، میخواست بیش از پیش به تقویت نظامی کشورش بپردازد تا در روز مبادا هم در برابر اردوی افغانستان و هم در برابر هند که پس از جدایی از آن کشور دوبار مورد ضربه‌های شدید قرار گرفته و متحمل خسارات و از دست دادن قسمت‌هایی از خاک و قلمرو خود شده بود، مقاومت کرده بتواند.

و اما آمریکا نه تنها میخواست شوروی را در لجنزار جنگ فرساینده در افغانستان فرو بکشانند و انتقام شکست خود را در ویتنام از شوروی بگیرد، بلکه میخواست برای شکست کامل قشون شوروی جنگ را ادامه بدهد و از این طریق درس تاریخی به شوروی بدهد تا تمام منافع فوری و دورنمایی خود را در منطقه از دست بدهد. اما روی کار آمدن گرباچف در رهبری شوروی، شوروی‌ها را متوجه اهداف دراز مدت آمریکا در این جنگ ساخت.

شوروی با تحریک بخشیدن به مذاکرات ژنیو، بهانه‌ی بدست آوردن تا قشون خود را از افغانستان در دو مرحله بیرون بکشد. این عملیه تا ۱۵ فوروری ۱۹۸۹ تحقق پذیرفت. در تحقق این امر تلاش‌های آقای کورد و ویز نماینده خاص سازمان ملل متحد با جوانب درگیر قابل یادآوری و قابل تقدیر است. اما رژیم کابل هنوز مورد حمایت و پشتیبانی مسکو قرار داشت و کمکهای نظامی و مالی از مسکو دریافت میکرد. آمریکا نیز با پیروی از اصل «تقارن منفی» به ارسال کمکهای نظامی خود به مجاهدین افغان ادامه داد.

برژنسکی در مصاحبه ای میگوید: «... چرا پشیمان باشیم؟ آیا از من میخواهید بخاطر پلان عالی ای که طرح نمودیم و

پای روسها را موفقانه به افغانستان کشانیدیم پشیمان باشیم؟! روزیکه روسها وارد افغانستان شدند. من به رئیس

جمهور کارتر نوشتم ما اکنون فرصت آنرا یافته ایم که به اتحاد جماهیر شوروی هم ویتنامش را بدهیم. ما در مدت ده

سال تمام روسها را در موقعیتی قرار دادیم که خون شان بصورت مسلسل جاری بود ...»

در سال ۱۹۹۰ درست یکسال بعد از حمله مجاهدین بر جلال‌آباد، کودتای بر ضد رژیم نجیب‌الله به سرکردگی وزیر دفاع شهنواز تبتی براه افتاد که بناکامی انجامید. در کابل چنین تصویری موجود بود که کودتای مذکور به مشوره و تأیید وزارت دفاع شوروی براه افتاده است، اما شواهد و پیدمادهای بعدی نشان داد که این اقدام به تحریک و توطئه دستگاه استخباراتی KGB و ISI سازمان یافته بود. بهرحال این حادثه یک بار دیگر باعث انشعاب حزب بر سر اقتدار گردید و رهبران جناح خلق دستگیر و زندان افتادند و بقیه اعضای آن که بیشترین آن در اردو جای داشتند چندان دلچسپی به بقا و دوام دولت نجیب‌الله نداشتند.

جناح پرچم حزب نیز از مدتها قبل آسیب پذیر شده بود، مخصوصاً که برخی از اعضای آن که هوادار بیرک کارمل بودند و مخالف مشی آنتی ملی نجیب‌الله شمرده میشدند و مدتی از کار بر کنار و در زندان‌ها افتاده بودند، نیز از رژیم نجیب‌الله آزاده و در آرزوی سقوط دولت او بودند. این آزدگی‌ها زمانی به نفرت آن بخش از عناصر پرچمی تبدیل شد که نجیب‌الله همزمان با ورود بیرک کارمل از مسکو به کابل، دست به برطرفی محمود بریالی برادر کارمل زد و به افساءگری برخی از اعمال و اسرار بیرک کارمل و سلطانه‌ی کشتنند توسط جراید شخصی چون پلوشه و یا حق زده شد.

کارمل و هوادارانش، نیروی خود را در جهت سقوط دولت نجیب‌الله بکار گرفتند و جنرال دوستم، یکی از هواداران مقتدر کارمل در اتحاد با سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلیه در افغانستان و ابتلاف با احمد شاه مسعود قوماندان در جبهه شمال شرق افغانستان، ائتلاف سمت شمال را سازمان و ایجاد نمودند و علم بغاوت بر ضد دولت را برافراشتند. سعی دولت در فرونشاندن غایله سمت شمال بجای نرسید و در حالیکه انتظار میرفت پلان صلح ملل متحد در ایجاد یک حکومت ائتلافی فراگیر، در حال تحقق است، بنا بر دسایس پاکستان و خیانت برخی از عناصر در رهبری حزبی - دولتی دولت نجیب‌الله، در ۲۶ حمل مطابق ۱۶ اپریل ۱۹۹۲ مواجه با سقوط شد و ده روز بعد و بصورت دقیق در پنجم ثور ۱۳۷۱ مطابق ۲۵ اپریل ۱۹۹۲ کابل از طرف مجاهدین اشغال شد و شام روز هفتم ثور جنگ‌های قدرت‌طلبی میان برخی از تنظیم‌ها شروع گردید.

تسلط مجاهدین ونظام اسلامی :

با اینکه افغانها چهارده سال در راه آزادی خود از چنگ شوروی و رژیم حزب دموکراتیک خلق رزمیدند، اما بدنبال سقوط رژیم نجیب الله در اوایل اپریل ۱۹۹۲، نه تنها مردم به آزادی نرسیدند و نظم و صلح در کشور شان تأمین نگشت، بلکه برخورد های وحشتناک تنظیمی باعث مرگ هزاران نفر از مردم بیگناه، تخریب کامل کابل، چور و چپاول دارائی های عمومی و فردی و دست درازی به مال و ناموس مردم و تعدد مراکز قدرت در پای تخت (کابل در زمان حکومت مجددی و ربانی به ده مرکز فرماندهی تقسیم شده بود) گردید.

مجاهدین با نشان دادن سیمای بس خشونتبار از خود، بدترین و نابخشودنی ترین حزبی های رژیم گذشته را برأت دادند و مردم و آنانی که برای سقوط رژیم گذشته دعا میخواندند، بدترین های رژیم قبلی را بر مجاهدین جنگ افروز و مرگ آفرین افغان ترجیح میدادند. زیرا میدیدند که مجاهدین جز کشتن و چپاول و غارت و راکت زدن و آتش افروزی و ویران کردن شهر و همه دار و ندار وطن، ب فکر حکومت کردن و آرامی اوضاع و امنیت و مردم نبودند و نیستند.

مردم از مجاهدین و حکومت اسلامی انتظارات دیگری داشتند و آرزومند بودند که با آمدن آنان و استقرار حکومت اسلامی، دامن جنگ و خونریزی و برادرکشی یکباره برچیده میشود، دیگر صدای وحشتناک راکت و توپ، خواب آرام کودکان آنان را برهم نمیزند و از صدای وحشتبار آن اطفال بخود نمی لرزند و مادران دیگر به داغ فرزندان و جگرگوشه های خویش نمی سوزند. زنان تازه عروس بزودی بیوه نمی شوند و چادر سیاه بر سر نخواهند گذاشت. دیگر فقر و گرسنگی و ماتماری از دیار ما رخت بر می بندد و بجای آن خنده شادمانی بر لبها می شکفت. آواره گان دوباره بخانه و کاشانه خویش برمیگردند و به کار عمران و شادابی و بازسازی میهن پرداخته میشود. مواد خواربار ارزان تر و فراوان تر از گذشته میگردد، اما متأسفانه که این آرزو به یاس و ناامیدی و درد بیکران مردم مبدل شد.

خلاصه این همه نارواییها و این همه ویران گریها و اینهمه کشتارها زیر سر رهبران تنظیمی افراطی افغان نهفته است که بخاطر کسب قدرت بیشتر و یا حفظ آن، هریک افراد وابسته بخود را بجای برادری و تفاهم و گذشت، بسوی نفاق و برادر کشی و غارت و چپاول تشویق کرده اند. مسئول این همه ویرانی ها، رهبران تنظیمی هایی اند که طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ بر اثر جنگ های تباهن قدرت طلبی، مذهبی و قومی و زبانی، عامل کشتار بیش از پنجاه هزار نفر مردم غیر نظامی در کابل و بالنتیجه مسبب اصلی ویرانی شهر کابل شده اند. کدام عملکرد میتواند جنایتبار تر از این عمل رهبران تنظیمی های افراطی باشد که در جامه دین و پاسداری از اسلام، مردم مسلمان تحت ساحه تنظیم مخالف خود را به توپ و راکت و بمباران بستند، برزنان گروه های مخاف خود تجاوز دسته جمعی نمودند. پستان زنان مسلمان گروه مخالف را بریدند و بر سر مسلمانان منسوب به گروه یا قوم دیگر میخهای شش انچه کوبیدند و شکم دریدند و نعش مخالفان را از چنگگ قصابی آویختند و زنان شوهردار را بزور به نکاح فرماندهان خود در آوردند؟ مگر در قرآن خدا مسلمانان برادر هم گفته نشده است؟ پس چرا حیثیت و آبروی و عرض مسلمانان و مال و دارائی های شخصی مسلمانان و دارائیهای عامه بدست غارت سپرده شد و یا منابع اقتصادی و تولیدی کشور از بیخ و بنیان نابود گردید و موثرهای ملی بس و تانک های محاروبی و سرمایه های ملی آن به پاکستان انتقال داده شد و به نرخ آهن پاره به فروش رسید؟

نگارنده نیز که جزو شهریان کابل بودم طبعاً از مشاهده این وضع که هرگز و هرگز تصور چنین وحشت و دهشت را نمی کردم و در هیچ کتاب تاریخ و جنایات بشری داستانی و مطلبی بدینگونه که دیدم و شنیدم، ندیده بودم، سخت وحشت زده شده بودم. من به همان اندازه که بخاطر مرگ نا به هنگام بچه هایم بر اثر فیرهای پی در پی توپ و راکت می اندیشیدم، برای داشته های فرهنگی جامعه خود که در معرض تباهی بیباکانه قدرتمندان و قدرت طلبان مسلح قرار گرفته بود نیز مشوش بودم. چه میدیدم که هیچیک از رهبران و قدرتمندان در فکر حفاظت و صیانت آنها از یغما و چپاول نیستند. بر اثر این بی مبالائی بسا از گنجینه های فرهنگی کشور یا طعمه آتش راکت شد یا به یغما برده شدند. در مدت حاکمیت ربانی تفرقه های قومی مردم افغانستان بر روی خطوط مختلف صورت گرفت. تفرقه های اتنیکی و فرقه ئی، دهاتی و شهری، درس خوانده و بیسواد، تفنگدار و بی تفنگ. اقتصاد به یک حفره سیاه میمانند که همه چیز را در اطراف خود از راه تجارت غیر قانونی، قاچاق مواد مخدر و سلاح می بلعد. روابط غامض قدرت و صلاحیتی که در جریان قرون ایجاد گردیده بود، کاملاً از هم پاشیده شده است. هیچ گروه و یا رهبری به تنهایی قادر نیست افغانستان را دوباره متحد سازد. هویت سمتی و منطقوی درمقایسه با هویت ملی اهمیت بیشتر کسب نموده است. افغانها دیگر خود را تنها افغان خطاب نمیکنند، حتی پشتون و تاجیک هم نمیگویند، بلکه بیشتر بنام قندهاری، پنجشیری، هراتی، کابلی و یا جوزجانی یاد میشوند. این تقسیم بندی هم بصورت افقی صورت گرفته است و هم بصورت عمودی، حتی در مردم هم نژاد و هم قوم دشمنی افتیده که تمام مردم یک وادی و یک شهر را دربرمیگیرد. با از بین رفتن دارائی های عامه و مشترک قومی، مانند علفچر های عمومی، دوام جنگ و مهاجرت ها، ساختار قومی و قبیلوی پشتونها را کاملاً از بین برده است. مردم غیر پشتون زندگی خود را زیاد تر به افراد و اشخاص جنگی و زادگاه خود نسبت میدهند. این سلسله مراتب قومی که زمانی بصفت میانجی در حل مشکلات مردم استفاده میشد، دیگر اثری از آن وجود ندارد. گروه سالخورده، تعلیم یافته و ممتاز حاکم بعد از تجاوز شوروی، وطن را ترک نمود و گروه نومنتاز در قدرت تشکل نکرده تا صلح و ثبات را در کشور تأمین کند. هیچ صنف سیاسی وجود ندارد تا راه سازش را پیش گیرد. تعداد راهبرانی که از گروه های مختلف نمایندگی مینمایند، کم نیست، ولی رهبر طرف قبول همه، وجود ندارد. با چنان حالتی که ختم جنگ معلوم نیست، سوال

تجزیه افغانستان که امواج عظیم وگسترده نژادی، اتنیک، بی ثباتی را در تمام منطقه پخش خواهد نمود، کسب اهمیت مینماید. (رک: احمد رشید، طالبان و نفت و آسیای میانه، صص ۳۱۱-۳۱۳)

خلاصه اشغال کابل بوسیله مجاهدین که هیچگونه برنامه سیاسی برای مملکت داری با خود نداشتند، سبب هرج و مرج، قتل و غارت، آتش سوزی و ویرانی، آدم ربائی، عدم امنیت مالی و جانی و تجاوز به حقوق و دارایی و ناموس مردم شد. تعصبات زبانی و مذهبی و قومی در افغانستان دامن زده شد و مردم را بجان هم انداخت. رهبران تنظیم های جهادی در افغانستان بدستور حامیان خارجی خود، تمام آثار باقیمانده از تهاجم شوروی را با خاک یک سان نمودند و بر مصیبت و بدبختی مردم کشورییش از پیش افزودند.

سر انجام از بطن این نا بسامانیها و خود سربها و بی کفایتی های تنظیم های جهادی، گروه طالبان با حمایت پاکستان در تبتانی با عربستان سعودی و سیاه، وارد صحنه سیاسی افغانستان شدند.

سرگذشت طالبان و نقش شان در اوضاع سیاسی افغانستان را زیر عنوان "طالبان، از ظهور تا صعود و سقوط و خیزش مجدد" از این قلم میتوانید در همین پورتال مطالعه کنید. پایان